

رویای سلطنت و غوغای سلطنت طلبان

-۲-

یادداشت هائی پیرامون " میثاق " آقای رضا پهلوی
و نوشته های آقایان باقر پرهام ، محسن کردی ، محمد رضا امین و
دکتر علی رضا نوری زاده

آقای باقر پرهام نیز با کشف " بن بست سلطنت و جمهوری " به تحریف مبارزه واقعاً در جریان مردم ایران پرداخته است . (آقای پرهام شما نه لغت کشف و نه لغت تحریف را بکار برده اید ، اینها برداشت من از سخنان شما است !) . مردم ایران پس از فرونشستن گرد و غبار انقلاب و پس از دفع تجاوز صدام حسین ، با پافشاری بر حفظ استقلال بدست آمده به مبارزه علیه خودکامگان جدید برخاسته و در راه بدست آوردن آزادی های فردی و اجتماعی و استقرار مردم سالاری با گام هائی آرام ولی استوار به پیش می روند . خود کامگان جمهوری اسلامی روزنامه ها را بستند و می بندند ، روزنامه نگاران و نویسندگان را بزدان و شکنجه بردند و می برند ، قصابی های مشمنز کننده براه انداختند و هنوز خطر تکرار این اعمال پیشگامان مخالفین را تهدید می کند ولی با وجود تزلزل در بعضی از رهبران اصلاح طلب ، جنبش مردم - آنچنانکه در دوران پهلوی نیز - مهار شدنی نیست . آن تعدد مراکز قدرت که پس از انتخابات سید محمد خاتمی به ریاست جمهوری به چشم می خورد اکنون به مسئله محوری مبارزه واقعی در ایران تبدیل شده است . می توان (و باید) از پیدایش حالت آچمز و یا بن بست صحبت کرد .
بن بست خودکامگی و بن بست اصلاح طلبی .

در این میان اما نه سلطنت طلبان و نه دیگر نیروها و آراء موجود در خارج از کشور نقشی نداشته و ندارند . آقای باقر پرهام و دیگران که رویای بازگشت سلطنت هرگونه واقع بینی سیاسی را از آنان سلب نموده است ، فکر می کنند که با علم کردن و تکرار چنین لغز هائی صاحب سهمی در مبارزات مردم ایران می توان شد . جالب اینکه آقای باقر پرهام برای استحکام حرف خود شعار " **رفراندوم** ، **رفراندوم** ، **تنها با رأی مردم** " را نقل می کند که در رابطه مستقیم با لوايح خاتمی و دیگر کشمکش های جناحها و نیروهای طرفدار اصلاحات و حاکمیت قانون با خودکامگان بکار رفته اند و نه برای بازگشت سلطنت خاندان پهلوی .

چه زیبا گفته اند که :

دریا به خیال خویش موجی دارد خس پندارد که این کشاکش با اوست !!

آقای باقر پرهام در مقابل این سؤال ساده که این " جناح مهم سیاسی کشور " یعنی طرفداران سلطنت مشروطه و قانون اساسی آن ، در دوران استبداد پهلوی کجا بودند می نویسد که : **" در همان ایامی که دولت بختیار هنوز بر سر کار بود ... در حدود دویست هزار نفرشان بیرون آمدند و بدفاع از قانون اساسی پرداختند."**

برای آنکه آقای باقر پرهام هم متوجه سؤال بشود : این " جناح مهم سیاسی کشور " از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا روی کار آمدن دولت بختیار کجا بود ؟ لابد در این ۲۵ سال قانون اساسی احتیاج به دفاع نداشت ، زیرا که محمد رضا شاه پهلوی پدر آقای رضا پهلوی " بشدت دلمشغول آینده ایران و تلاش برای حفظ قانون اساسی و دستاوردهای مشروطیت ایران بود !"

آقای باقر پرهام با این که می گوید : " از ۱۳۵۷ نسل هائی از جوانان در صحنه سیاست ایران ظاهر شده اند که حدوداً چیزی در حد ۷۰ درصد جمعیت کنونی کشور را تشکیل می دهند " ، ولی به دکتر علی اصغر حاج سید جوادى پرخاش می کند که " روضه خوانی های شما در باب فاجعه کربلای ۲۸ مرداد و پنجاه سال پیش دیگر دل آزارتر از آن شده است که کسی حاضر به شنیدن آن باشد ." منطق عجیبی است . " حدوداً چیزی در حد ۷۰ درصد جمعیت کنونی کشور را جوانانی تشکیل می دهند که مشغول پرداختن حال و آینده خود و کشور هستند ولی نباید چیزی در مورد کودتای پنجاه سال پیش محمد رضا شاه برایشان گفت و نوشت تا آنها بدام مدعیان طرفدار " قانون اساسی " تقریباً صد ساله دوران مشروطیت و یا حتی سلطنت مطلقه بیش از ۲۵۰۰ ساله بیافتند ! همان قانون اساسی که پهلوی ها در سلطنت بیش از پنجاه ساله خود تا آنجا که توانستند لگد کوبش کردند ، همان قانون اساسی که " جناح مهم سیاسی کشور " یعنی سلطنت طلبان و سلطانیشان در سال ۱۳۵۷ ، یعنی پس از گذشت بیش از هفتاد سال از عمر ناخجسته آن ، تازه " بشدت دلمشغول " حفظ آن بودند و هنوز هم مشروعبیت خود را از آن استخراج می کنند ! علاوه بر آن آزادی خواهان ایران برای دل خوشی آقای باقر پرهام و سایر سلطنت طلبان نمی گویند و نمی نویسند زیرا مدتهاست که از دلمشغولی های آنان با خبرند . روی سخن آنان با آن ۷۰ درصد و باقی جمعیت ایران است که بار دیگر بدنبال شعار " همه با هم " نروند ، که این بار اتحادهای خود را نه بر مبنای آنچه که نمی خواهند ، بلکه بر مبنی آنچه که می خواهند ، سازمان دهند .

مشکل شما سلطنت طلبان نیز درست در همین جا است . زیرا اگر خواست های گروه ها و نیروهای اجتماعی و سیاسی روشن و شفاف بیان شوند و اتحاد های سیاسی برای دستیابی به این خواست ها انجام گیرند و نه بر پایه مخالفت با و " نخواستن " مثلاً جمهوری اسلامی ، آنگاه دیگر شما چیزی برای عرضه کردن به مردم ندارید ، **زیرا محور فعالیت سلطنت طلبان این است که ما آنیم که در جمهوری اسلامی دزدی و قتل و جنایت انجام می گیرد.**

نه پیروان " نگاه تحلیلی و روحیه علمی " و نه " اهل اندیشه و قلم " نتوانستند و نیز نخواهند توانست رابطه ای منطقی بین خواست های بحق مردم مانند آزادی های فردی و اجتماعی و بازگشت سلطنت حاندان پهلوی به ایران بوجود آورند و هیچ کدامشان جرأت بیان این جمله ساده را نداشته و ندارند که برای استقرار مردم سالاری در ایران بازگشت سلطنت امری ضروری است . اما آزادی خواهان و طرفداران جمهوری بدون پسوند برای مردم توضیح داده و می دهند که شرط لازم (و نه کافی) دستیابی به خواست های بحق شان ، حفظ استقلال بدست آمده ، حذف هرگونه پسوند از جمهوری و حذف پیامدهای این پسوند ها از قانون اساسی و همه قوانین مملکتی است .

اگر استدلالی در زمینه ضرورت منطقی بازگشت سلطنت دارید ، این گوی و این میدان !

آقای محسن کردی نیز همانند همه دیگر سلطنت طلبان " بدور از غرض ورزی و کینه های شخصی " و " تعصب " و مسلح به علوم تاریخ و سیاست و جامعه شناسی بدفاع از سلطنت پهلوی می پردازد . او جمله ای از دینگ سیائوپنگ نقل می کند که : " مهم این است که گربه موش بگیرد ، سیاه و سفیدش مهم نیست " . خواهیم دید که داستان کمتر به موش گیری و بیشتر به موش دوانی شباهت دارد . او می نویسد : " متأسفانه مشاهده می گردد که تقریباً تمامی صاحب نظران طیف جمهوری خواه بهنگام اشاره به هواداران پادشاهی همواره بعمد اشخاص و محفل های افراطی سلطنت طلب در رسانه های صوتی تصویری که هیچ نیروی معین سیاسی و یا شاهزاده رضا پهلوی را نمایندگی نمی کنند و نتیجه کارشان بجز ضد تبلیغات برای مشروطه خواهان نیست را بعنوان مدّعی میدان مشروطه خواهی در مقابل جمهوری خواهان معرفی کرده و سپس به رد نظریات آنان و تبلیغات شان می پردازند و تصور می کنند که کلّ بحث پاسخ خود را گرفته است " .

امید وارم آقای محسن کردی شخص رضا پهلوی را بعنوان نماینده رضا پهلوی و طرفداران بازگشت سلطنت برسمیت بشناسد ! بنابر این باو یاد آور می شوم که ما سوسیالیستهای ایران (و نه فقط ما) به اعلامیه آقای رضا پهلوی هنگام مرگ نیکسون اعتراض کردیم و می کنیم ، به تقاضای کمک او از اسرائیل اعتراض کردیم و می کنیم ، باینکه خواهان تحریم اقتصادی ایران از سوی " دنیای متمدن " شده بود اعتراض کردیم و می کنیم ، به سکوت او در مورد جنایات و قانون شکنی های پدرش از سال ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷ و این ادّعای شرم آور که پدرش در سال ۱۳۵۷ یعنی زمانی که نیروی لایزال مردم عرصه را سخت بر او تنگ نموده بود فکر قانون اساسی و دستاوردهای مشروطیت و دادن آزادی ها و حقوق سیاسی " بیشتر " افتاده بود سخت اعتراض داریم . و ... پس ایراد به خود رضا پهلوی گرفته می شود و نه مثلاً شعبان جعفری های کنونی .

حال فرض می کنیم که اعتراض آقای محسن کردی وارد باشد (که نیست) و از او می پرسیم که کدام سلطنت طلب حرفی مخالف مواضع رضا پهلوی زده و یا

نوشته است ؟ مگر سلطنت طلبان جز تکرار ملال انگیز همین اعلامیه ها و میثاق های دست پخت منوچهر گنجی ها و پرویز ثابتی ها و داریوش همایون ها کار دیگری انجام می دهند ؟

یک نمونه از این تکرارها داستان زحمات و خدمات پهلوی ها برای ایران و پیشرفت های ناشی از این زحمات است . آقای رضا پهلوی در همین " میثاق " می نویسد که پدرش " کشوری را که برای آباد کردن اش زحمات بسیار کشیده بود ، با رنج و اندوه فراوان ، ترک گفت . "

آقای محمد رضا امین می نویسد : " رضا شاه در اجرای برنامه های توسعه در ایران توفیق بسیار یافت " و " برنامه مدرنیزاسیون ایران در زمان محمد رضا شاه آهنگ تند تری گرفت " .

آقای باقر پرهام نیز گله مند است که گویا آقای علی اصغر حاج سید جوادی نوشته است که پهلوی ها در سراسر دوران سلطنت خود هیچ کار مثبتی برای کشور انجام نداده اند و بهمین دلیل او را به خدا و وجدان و محکمه تاریخ و ملت ایران حواله می دهد .

و آقای محسن کردی نیز می نویسد : " رضا خان و سپس رضا شاه بجز عنصر دمکراسی سایر اهداف پدران مشروطه را در زمینه های گوناگون اقتصادی ، اجتماعی و فرهنگی و بطور کلی مدرنیتیه در مدتی اندک به جایی رساند که پدران مشروطه در شیرین ترین رویاهای شان نیز امکان جامه عمل پوشیده شدنش را نمی دیدند . " و تا آنجا پیش می رود که " این احتمال شدیداً وجود دارد که حتی اگر مردم اطمینان یابند که رأی دادن به نظام پادشاهی به معنی برقراری رژیم پادشاهی با مشخصات غیر دمکراتیک مثلاً اوایل دهه ۵۰ شمسی است باز هم این رژیم را برگزینند " .

روشن است که منظور این آقایان از زحمات خاندان پهلوی ، اقدامات ساختاری از قبیل ایجاد مدارس و دانشگاه و بیمارستان و جاده و راه آهن و ... است . از این واقعیت که در جوامع شوروی دوران استالین و آلمان دوران هیتلر اقدامات ساختاری این چنانی صدها برابر بیشتر از آنچه در دوران رضاشاه در ایران انجام گرفت بود، می گذریم ! اما ،

اولاً - امید وارم که آقایان قبول داشته باشند که اینگونه اقدامات پس از انقلاب بهمن ۱۳۵۷ نیز ادامه داشته اند . پس صرف ایجاد و گسترش مدارس و دانشگاه ها و کارخانه ها به تنهایی نشانه پیشرفتگی و یا عقب افتادگی و مدرنیتیه یک کشور و سیستم حاکم بر آن نیست . باید دید که در همان مدت در سایر نقاط و کشورهای دنیا چه گذشته است . آیا فاصله بین ایران و مثلاً اروپا بیشتر شده است یا کمتر . بنظر و مطابق اطلاعات من این فاصله در ۸۰ سال گذشته یعنی هم قبل از انقلاب و هم بعد از انقلاب بیشتر شده است . ایراد اساسی به سیاست های اقتصادی قبل و بعد از انقلاب نیز در همین جا است .

ثانیاً - همه تعریف و تمجید کنندگان پیشرفتهای دوران پهلوی فراموش می کنند که مطابق همان قانون اساسی مشروطیت محبوب آنها ، شاهان پهلوی مقامهائی غیر

مسئول بوده و حق مداخله در امور کشور را - چه خوب و چه بد - نداشتند . چرا طرفداران سلطنت نمی گویند که شاهان پهلوی با زیر پا گذاشتن قانون اساسی مشروطیت ، یعنی همان " میثاق عمومی مردم " به ساختن مدارس و دانشگاه ... اقدام نمودند ؟ و یا اینکه حفظ منافع استراتژیک انگلستان چه تأثیری در این اقدامات (احداث راه آهن از جنوب به شمال) داشته است ؟

ثالثاً - حال که آقای محسن کردی ادعا می کند که مردم حتی رژیم استبدادی اوایل دهه ۵۰ شمسی را بر جمهوری اسلامی ترجیح داده و آنرا انتخاب خواهند کرد ، چرا با تکیه بر " مشروطه خواهی " اش و " محتوا و ماهیت لیبرالیزم نهفته در ایدئولوژی آن " برای مردم توضیح نمی دهد که سلطنت استبدادی " اوائل دهه ۵۰ شمسی " هیچگونه قرابتی با " نظام مشروطه " و " لیبرالیزم نهفته در ایدئولوژی آن " ندارد . بنا بر این مردم نباید استبداد به بن بست رسیده کنونی را با استبدادی جدید و تازه نفس جایگزین نمایند .

زیرا قرار است که گربه اش موش بگیرد ، یعنی سلطنت پهلوی بایران باز گردد ، سیاه و سفیدش ، یعنی استبدادی یا دمکراسی بودنش مهم نیست ، " مشروطه خواهی " و " محتوا و ماهیت لیبرالیزم نهفته در ایدئولوژی آن " راهنمای گفتار و رفتار او نیست ، قافیه پردازی و موش دوانی است . البته بنظر من آقای محسن کردی آرزوها و رؤیاهای خود را بجای نظر مردم می گذارد و گرنه مردم طی مبارزات سالهای گذشته و اکنون خود نشان داده و می دهند که دوران موش دوانی ها سپری شده است .

آقای محسن کردی می نویسد " متأسفانه برخی سروران طیف جمهوری خواه مخالف نظام پادشاهی بهنگام بررسی کارنامه رژیم پیشین تنها به قسمت خالی لیوان نظر دارند ... در یک بررسی سکولار (؟) و بیغرض باید حد اقلی از نکات مثبت در یک پدیده را نیز بتوان مشاهده کرد تا بتوان به آن بررسی اعتماد کرد" . راجع به نیمه پر لیوان (بنظر من ته استکان مناسبتر است) نظرم را به اجمال در پیش نوشتم .

در اینجا یک سؤال از آقای محسن کردی دارم و خواهش می کنم که با بکار بردن همه توانائی های علمی و آماری خود و بدور از هرگونه غرض ورزی و در کمال بیطرفی برای مخالفان اصلاح نا پذیر سلطنت پهلوی توضیح دهد که چه نکات مثبتی را مثلاً در پدیده های ایدی امین و قیصر بوکاسا که روی کار آوردنشان و برکنار کردنشان شباهت زیادی با بقدرت رسیدن و تبعید رضا خان دارد ، می توان یافت ؟

آقای محسن کردی می نویسد که پرداختن به تاریخ " بدون در نظر گرفتن شرایطی که منجر به وجود آمدن حکومتها در طول تاریخ شده است . قیاسی از سر بی نظری نیست . مشخص است که تاریخ را غرض ورزانه تفسیر می کنند... " و نیز " اگر در ایران جمهوری هم بر پا می شد کسی نمی تواند تضمین بدهد که راه نوسازی و مدرنیته ایران بقول آقای صفورا از میان دیکتاتوری و سرکوب و خون و غارت نمی گذشت ."

آنچه آقای محسن کردی در اینجا می گوید درست است . اما مشکل در این است که او - همانطور که قبلاً هم نوشتم سایر سلطنت طلبان نیز - با کمال غرض ورزی و با هدف تطهیر حکومت " دیکتاتوری و سرکوب و خون و غارت " پهلویها، جنبه های تعیین کننده شرایط تاریخی بقدرت رسیدن پهلوی ها را بعمد فراموش می کند.

رضا میرپنجه یکی از افسران قشون قزاق بود که رسیدن به درجه میر پنجه را از جمله مدیون " خدمات و زحمات " خود تحت فرمان عین الدوله در سرکوب خونین مشروطه خواهان بود . دولت استعماری انگلستان که در کشمکش خود علیه روسیه تزاری و بعد از آن علیه دولت شوروی نتوانسته بود قرار داد ننگین و ثوق الدوله و تحت الحمایگی ایران را به امضاء احمد شاه قاجار و به تصویب مجلس شورای ملی رسانده و آنرا رسماً به اجرا بگذارد ب فکر کودتای نظامی برای اجرای این قرارداد افتاد .

رهبری کودتا به سید ضیاء الدین طباطبائی واگذار شد و رضا میر پنجه " بازوی نظامی " کودتاگران انگلیسی بود و نه " بازوی نظامی " مشروطه خواهان .

(امید وارم در آینده در نوشته دیگری بتوانم به بررسی این افسانه چرکین که رضا خان با پشتیبانی مردم و نخبگان و روشنفکران بقدرت رسیدن بپردازم) . پس از مدتی کوتاه رضا خان برای در دست گرفتن کامل قدرت و اجرای سیاست های استعماری انگلیس جمهوری خواه شده ، میرزاده عشقی را بدستور رضا خان ترور کردند ، زیرا که او با تأسیس روزنامه " قرن بیستم " و چاپ شعرهایی از خود و از محمد تقی بهار (ملک الشعرا) علیه رضا خان و جمهوریش و ارتباط این هر دو با سیاست استعماری انگلستان این نقشه ها را افشاء نمود و بافتضاح کشاند . پس از این شکست مفتضحانه در عرصه تبلیغات و سیاست بود که رضا خان ، البته باز هم با راهنمایی و کمک استعمارگران ابتدا به برقراری اختناق پرداخت و سپس ادعای سلطنت نمود . به ماجرای جلسه نهم آبانماه ۱۳۰۴ مجلس شورای ملی و نطق تاریخی دکتر مصدق نیز قبلاً اشاره نموده ام . آری اگر رضا خان رئیس جمهور می شد و یا هر کس دیگری بجای او ولی همانگونه ، بدست و با هدف اجرای نقشه های استعمار ، شاه یا رئیس جمهور می شد چیزی جز "دیکتاتوری و سرکوب و خون و غارت " برای ایران و ایرانی بهمراه نمی آورد .
آقای محسن کردی برای تطهیر سلطنت پهلوی تاریخ کشورهای منطقه را نیز به دلخواه خود وارونه نقل می کند و کار را حتی به تعریف و تمجید سیاست

استعماری انگلستان می رساند . او می نویسد : " در منطقه خودمان هنوز هم هیچ کشوری را سراغ نداریم که در زمینه جامعه مدنی و دموکراسی به دستاوردهای چشمگیری رسیده باشند . هند در این میان یک استثنا است که آنرا هم بیشتر مدیون دو قرن دیوان سالاری انگلوساکسون و تربیت الیت این جامعه در چنین دستگاهی بوده است که به موفقیت هایی در زمینه دموکراسی نائل آمدند ، امری که کمتر کشوری در منطقه نظیرش را تجربه کرد." (۱۲)

نه آقای کردی ، کشورهای امروزی هند و پاکستان مجموعاً بعنوان هندوستان بزرگ مستعمره انگلستان بودند ، پس از اوجگیری جنبش استقلال طلبی در هندوستان بزرگ برهبری گاندی و نهرو و پس از آنکه دولت فخریه با همه شیوه های سرکوب و فریب نتوانست جلوی این جنبش را بگیرد ، به ترفند جدیدی دست زد ، بدین ترتیب که محمد علی جناح و عده ای دیگر از " الیت " های پرورش یافته در دستگاه استعمار ، خواهان تجزیه هندوستان بزرگ و ایجاد یک کشور جدید برای مسلمانان ساکن این مستعمره شدند . هر دو کشور هند و پاکستان در یک زمان (سال ۱۹۴۹) رسماً " استقلال " یافتند . ولی نفوذ بیگانگان در دولت های پاکستان تا امروز ادامه داشت ، در حالیکه دولت های هند از این گزند مصون مانده اند .

حال اگر هند " در زمینه جامعه مدنی و دموکراسی " یک استثنا است ، نه دلیل برخورداری " الیت " این جامعه از نعمت پرورش در دستگاه استعماری ، که دلیل برخورداری از نعمت استقلال می باشد . " الیت " پاکستان نیز تربیت یافته دستگاه استعماری انگلوساکسن بود ، ولی مانند الیت های ایران و ترکیه و عراق ... سر بر آستان همین دستگاه جهانی داشت و می بینیم که از نظر توسعه سیاسی و اقتصادی بمراتب عقب مانده تر از هند است .

آری فقط با در نظر گرفتن نیز این جنبه از شرایط تاریخی ، یعنی دست نشاندهی است که می توان " دیکتاتوری و سرکوب و خون و غارت " پهلوی ها را درک کرد و بهمین دلیل سلطنت طلبان با همه علم شنکه و غوغائی که راه انداخته اند از برخورد علمی و تحلیلی و دور از غرض ورزی به تاریخ معاصر ایران گریزانند . آزادی خواهان نه " بدلیل کینه شخصی " که با شناخت وابستگی و دست نشاندهی گذشته و حال پهلوی ها با بازگشت این سلطنت به ایران مخالفند . در حاشیه به آقای محسن کردی توصیه می کنم که برای آرامش وجدان علمی و آماري ! خود ، در آنجا که آمار قربانیان پهلوی ها را بدست می دهد ، بخشی را نیز به مدرس ها و عشقی ها و ارانی ها و آیت الله سعیدی ها و بیژن جزنی ها ... اختصاص دهد زیرا که این قربانیان پهلوی ها نه هرگز در دادگاهی حتی فرمایشی و شه ساخته محکوم به اعدام شدند و نه در درگیری های سیاسی نظامی و یا تظاهرات بقتل رسیدند .

باری تلاش آقای محسن کردی برای تطهیر سلطنت پهلوی به توهین و تحقیر آشکار مردم ایران می رسد . مثلاً می نویسد که اگر " ... در انقلاب مشروطه شرایط لازم ... برای واگذاری مدیریت جامعه به خودش ... نبود ، در دهه چهل چنین بهانه ای وجود نداشت ... " و یا " هیچ ایرانی با عقل سلیمی نمی تواند بر تخت پادشاهی ایران تکیه بزند و منافع کشورش را بخاطر قدرت دو روز عمر به بیگانگان بفروشد . "

بگذریم از اینکه آقای محسن کردی پس از ارتکاب جسارت فوق یعنی نسبت دادن دیکتاتوری بی بهانه به محمد رضا شاه در دهه چهل ، آن را فوراً پس می گیرد و

این گناه را نیز بگردن شرایط و جامعه و " خودمداری حاکم بر فرهنگ ایران " می اندازد . (بالاخره معلوم نمی کند که آیا محمد رضا شاه تبدیل به " برقگیر " جامعه شد و یا جامعه تبدیل به " برقگیر " محمد رضا شاه ؟) . او اینبار نیز فراموش می کند که پس از تبعید رضا شاه و بسطنت رسیدن محمد رضا شاه مردم دست بمبارزه ای خستگی نا پذیر علیه امپریالیسم انگلستان و دربار پهلوی زده و طی آن نفت را ملی کردند و دکتر مصدق را به نخست وزیری برگزیدند و محمد رضا شاه فقط بکمک " دوستانی " نظیر نیکسون توانست پس از یک کودتای نظامی به ایران باز گردد. آیا مبارزات مردم از شهریور ۱۳۲۰ تا مرداد ۱۳۳۲ " بهانه " کافی " برای واگذاری مدیریت جامعه به خودش " نبود ؟ آقای محسن کردی ، هم رضاشاه و هم محمد رضا شاه فقط با این هدف " بر تخت پادشاهی ایران " نشانده شدند تا " منافع کشور " را به بیگانگان بفروشند ، رضا شاه مثلاً با تمدید امتیاز نامه نفت در سال ۱۹۳۳ میلادی و محمد رضا شاه مثلاً با عقد قرار داد نفت با کنسرسیوم نفت خواران پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ .

با توجه باینکه آقای محسن کردی می نویسد " نه رضا شاه و نه محمد رضا شاه هیچکدام انسانهای نا متعادلی نبودند " ، باید بپذیریم که بنظر او مردم ایران که از شهریور ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۷ علیه سلطنت دست نشانده پهلوی مبارزه نموده و سر انجام موفق به برچیدن بساط سلطنت گردیدند ، " نامتعادل " و فاقد " عقل سلیمی " بوده اند. درجه پایبندی او به عقل سلیم را می توان از آنچه آمد دریافت. بنظر من نوشته های او تحت عناوین " مشروطه خواهان با چپ مشکلی ندارند " و " چرا رضا پهلوی در میدان است " بوضوح نشان می دهند که او اصولاً به عقل ، علم ، منطق ، اخلاق ، واقعیات تاریخی ، منافع مردم و... بهیچوجه پای بند نیست.

انسانهایی با چنین مشخصات هیچ مشکلی با هیچ چیز این دنیا ندارند ، زیرا که قادرند خود را با همه چیز وفق دهند. در تصور چنین انسانهایی هرکسی برای رسیدن بیک هدف نقشی بازی می کند بدون آنکه پای بندی به ارزش یا ارزش هائی در پشت این نقشها وجود داشته باشند . می توان امروز برای دست یابی بیک هدف نقشی بازی کرد و فردا برای رسیدن بهدقی دیگر نقشی دیگر را . بنا بر این روشن می شود که چرا آقای محسن کردی با " چپ " مشکلی ندارد. بویژه آنکه او وظیفه دارد تا از بازگشت سلطنت پهلوی دفاع نماید و در این راه جمع آوری و اماندگان چپ یعنی باهری ها و پرویزی ها ... ی امروز بزیر پرچم رضا پهلوی ، از پای بندی به عقل و منطق و اخلاق خیلی بیشتر " ارزش " دارد. نا گفته نماند که آقای محسن کردی برای خاموش کردن آنهایی که با تعریف و تمجید پهلوی ها و سر پوش گذاشتن بر واقعیات تاریخی قانع نمی شوند شگرد دیگری عرضه می کند ، بدین صورت که می نویسد آنها " که باز هم می خواهند برای این نگارنده از برخی کاستی ها (!) که در دوران پهلویها شده است ، نمونه

بیاورند می خواهیم که زحمت نکشند . از همین حالا می گوئیم که محکوم است و قابل دفاع نیست "

اولاً از دیدگاه آزادی خواهان ، شکنجه و قتل و وطن فروشی بقدری جزئی ! و نا قابل ! طبع سخاوتمند سلطنت طلبان ، " از برخی کاستی ها و خشونت ها " فراتر می روند و

ثانیاً این آزادیخواهان فاقد " عقل سلیم " و " غرض ورز " و بی خبر از "شرایط تاریخی " نه برای سلطنت طلبان صاحب " عقل " و " نگاه تحلیلی و روحیه علمی " و واقف بر همه گوشه های تاریخ ، که برای مردم مبارز و تشنه آزادی می گویند و می نویسند تا آنها " امکان انتخاب با چشم باز را " داشته باشند .

ادامه دارد

اسماعیل شبان

۱۵ اسفند ۱۳۸۱

socialistha@ois-iran.com
www.ois-iran.com